

Study and Analysis of Body-Related Idioms in the Talysh Language of the Anbaran Region [In Persian]

Afshin Khanbabazadeh ^{*1} , Mahnaz Nezamianbaran ² 

1 Master's degree Ancient Iranian Languages - Faculty of Literature and Foreign Languages - University of Tabriz, Tabriz - Iran

2 PhD in Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Madani University of Azerbaijan, Tabriz, Iran.



*Corresponding author: khanbabazadhafshin@yahoo.com



Received: 29 Feb, 2025 Revised: 14 May, 2025 Accepted: 31 May, 2025

ABSTRACT

Oral literature is an essential means of transmitting cultural and moral messages to future generations. Among these rich linguistic traditions, the Talysh language stands out, divided into three main dialects: Northern Talysh (Republic of Azerbaijan), Central Talysh (between the Shafarud River in the south and the Navrud River in the north), and Southern Talysh (from Shafarud to the Sefidrud region, including the dialects of Khushabari, Masali, Masuleh, Siahmezgi, and other plains of Gilan). The Talysh language belongs to the northwestern branch of Iranian languages and is rich in ancient vocabulary and expressions, including Avestan, Old Persian, and Middle Persian words. The Talysh-speaking areas extend from the beginning of the Talysh mountain range and its northern slopes in southern Gilan and the western shore of the Sefidrud River, curving northward toward Masuleh, and continuing along the eastern slopes of these mountains (in western Gilan and near the Caspian Sea) to the Kura River and the Caucasus Mountains in the Republic of Azerbaijan. The Anbaran region (locally called Amban) is one of the cities in Namin County, known nationwide as the “City of Kilim”, located in Ardabil Province. Idioms are an essential part of the literature of this language, through which various meanings are expressed indirectly by using body-part metaphors. This study examines and analyzes idiomatic expressions related to body parts in Anbaran Talysh, applying content analysis to study their structure, meaning, and usage and to investigate their role in expressing the feelings, beliefs, and social attitudes of Anbaran Talysh speakers. The findings indicate that body parts in these idioms serve not only descriptive functions but also convey cultural and identity-based meanings. For instance, the “eye” in Anbaran Talysh idioms may represent vigilance, accuracy, or even jealousy, while “hand” often signifies strength, dependence, help, and cooperation. The study shows that Anbaran Talysh, like many other languages, uses the human body as a symbolic resource for meaning-making. It also explores how these idioms

function in everyday conversation and culture and how they affect interaction and emotional expression.

Keywords: Anbaran region, Talysh language, body idioms, perceptual context.

بررسی و تحلیل کنایات مربوط به اعضای بدن در زبان تالشی منطقه عنبران

افشین خانبازاده^{۱*}، مهناز نظامی عنبران^۲

۱. کارشناسی ارشد زبان های باستانی ایران - دانشکده ادبیات و زبان های خارجه - دانشگاه تبریز. تبریز- ایران

۲. دکتری تخصصی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز. ایران

*نویسنده مسئول مقاله Email: khababazadhafshin@yahoo.com

پذیرش: ۱۴۰۴/۳/۸۰

اصلاح: ۱۴۰۴/۰۲/۲۴

دریافت: ۱۴۰۳/۸/۲۸۰

چکیده

ادبیات شفاهی ابزارهایی مهم برای انتقال پیام های فرهنگی و اخلاقی به نسل های بعدی محسوب می شوند؛ یکی از این فرهنگ های غنی زبانی، زبان تالشی است که به سه دسته تالشی شمالی (جمهوری آذربایجان)، مرکزی (در قلمرو دو رودخانه شفارود در جنوب، و ناورود در شمال)، و جنوبی (مناطق میان شفارود تا سفیدرود است که شامل تالشی خوشابری، ماسالی، ماسوله ای، سیاهمزگی و دیگر گویش های جلگه ای گیلان) تقسیم می کند. این زبان جزء زبان های شمال غربی ایران، و سرشار از واژگان و اصطلاحات کهن از جمله واژه های اوستایی، فارسی باستان و پهلوی است. مناطقی که مردم تالش زبان در آن زندگی می کنند از ابتدای رشته کوه های تالش و دامنه های شمالی آن در جنوب گیلان و از ساحل غربی سفیدرود شروع شده و در ناحیه ماسوله به سمت شمال انحنا می یابد که پس از عبور از دامنه های شرقی این رشته کوه ها (در غرب گیلان و دریای کاسپین) به سرحدات رودخانه کورا و کوه های قفقازیه در جمهوری آذربایجان منتهی می شود. منطقه عنبران یا در زبان محلی آلمبان یکی از شهرهای شهرستان نمین با نام شهر ملی گلیم واقع در استان اردبیل می باشد. کنایه ها بخشی مهمی از ادبیات این زبان به شمار می رود و از طریق آن ها مفاهیم مختلف به صورت غیرمستقیم و با بهره گیری از استعاره های اعضای بدن بیان می شوند. پژوهش حاضر به بررسی و تحلیل جلوه های کنایی مرتبط با اعضای بدن در کنایات زبان تالشی عنبران می پردازد و با روش تحلیل محتوا به بررسی ساختار، معنا و کاربردهای این کنایات پرداخته و نقش آن ها را در بیان احساسات، عقاید و نگرش های اجتماعی تالش زبانان عنبران مورد مطالعه قرار داده است. یافته ها نشان می دهند که اعضای بدن در کنایات این زبان نه تنها دارای نقش توصیفی بلکه حامل بار فرهنگی و هویتی نیز هستند، استفاده از چشم در کنایات زبان تالشی عنبران می تواند بیانگر مفهوم مراقبت، دقت یا حتی حسادت باشد، در حالی که دست اشاره ای به قدرت، وابستگی، کمک و همکاری می کند. بررسی این عبارات کنایی نشان می دهد که زبان تالشی

عنبران، مانند بسیاری از دیگر زبان‌ها، از بدن انسان به‌عنوان ابزاری نمادین برای انتقال معانی بهره می‌گیرد. این پژوهش همچنین تحلیل می‌کند که چگونه این کنایات در مکالمات روزمره و فرهنگ مردم نقش دارند و چه تأثیری بر نحوه تعامل و بیان احساسات دارند.

واژگان کلیدی: منطقه عنبران، زبان تالشی، کنایات اعضای بدن، بافت ادراکی

۱. مقدمه

کنایه یکی از مهمترین و ارزشمندترین گونه‌های ادبیات شفاهی اقوام هست که در بیان و کلام روزانه مردم جاری می‌شوند و اجتماع و فرهنگ جوامع خود را نمایندگی می‌کنند و سهم قابل توجهی در ادبیات شفاهی و کتبی را به خود اختصاص داده‌اند. «کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد» (همایی، ۱۳۸۹: ۱۶۷). کنایات دارای بیانی زیبا هستند و آگاهی از معانی اصلی آن‌ها دارای لذتی خاص است، بنابراین «اگر چیزی را به همان نام که هست یعنی به نام اصلی خودش بنامیم، سه چهارم لذت و زیبایی بیان را از میان برده‌ایم؛ زیرا کوششی که در ذهن برای ایجاد پیوند میان معانی و ارتباط اجزای سازنده خیال دارد، بدین گونه از میان می‌رود و آن لذت که حاصل جست‌وجوست به صورت ناچیزی در می‌آید پس کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است. بسیاری از معانی را که اگر با منطق عادی گفتار ادا کنیم لذت بخش نیست و گاه مستهجن و زشت می‌نماید، از رهگذر کنایه می‌توان به اسلوبی دلکش و مؤثر بیان کرد، جای بسیاری از تعبیرات و کلمات زشت و حرام را می‌توان از راه کنایه به کلمات و تعبیراتی داد که خواننده از شنیدن آن‌ها هیچ‌گونه امتناعی نداشته باشد و شاید سهم عمده در استعمال کنایات در همین حوزه مفاهیمی باشد که بیان مستقیم عادی آن‌ها مایه تنفر خاطر است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱). ایشان همچنین در ادامه مبحث کنایه آورده‌اند: «کنایه از طبیعی‌ترین راه‌های بیان است که در گفتار عامه مردم و امثال و حکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت و تقسیم‌بندی‌های علمای بلاغت هیچ‌گاه نمی‌تواند جدولی برای حدود آن تعیین کند» (همان: ۱۴۸). پس می‌توانیم بگوییم که کنایه به گوینده جهت انتقاد و یا بیان مقصود کمک می‌کند تا به گفته‌های خویش لطافتی خاص ببخشد و از انتقادات صریح مخاطب در امان باشد؛ در این مسیر از کنایه‌های بدنی برای زیبایی و خیال‌انگیزی سخنان خود استفاده کردند، «کنایه بیانی است که گوینده بوسیله آن کلام خود را هنری می‌کند و به شکل غیر

مستقیم منظور خود را می‌رساند و مخاطب نیز به درک و توجه بیشتری نیاز دارد تا بتواند هدف گوینده را بفهمد، بدین‌گونه کنایه‌ها جملات و کلماتی هستند که در زبان مردم جاری می‌شوند و یکی از علل ماندگاری‌شان همین مردم هستند که در گفتار روزانه‌شان استفاده می‌کنند، چون دارای زیبایی بیان هستند و جست‌جوی معانی اصلی آن‌ها دارای لذتی خاص است» (خان‌بازاده، ۱۴۰۱: ۱۷۸). و «وقتی لفظی یا سخنی می‌گوییم و معنای دیگری جز معنی متعارف آن اراده کنیم، از دو صورت خالی نیست: یا این‌که معنی اصلی آن نیز مورد نظر است تا این معنی اصلی وسیله‌ای به معنی مراد باشد، یا معنی اصلی مورد نظر نیست و تنها معنی مقصود مورد نظر است. صورت اول را کنایه، و صورت دوم را مجاز می‌خوانیم. پس کنایه عبارت از آن است که متکلم اثبات معنی از معانی را اراده کند اما به جای آنکه لفظی را که برای آن معنی وضع شده است ذکر کند، لفظ دیگری را که معنی آن مترادف معنی مراد است بیاورد و به وسیله این لفظ دوم به معنی اول اشاره کند» (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۴۱۶). در این پژوهش تلاش شده نقش و جایگاه اعضاء و جوارح انسان در کنایات گویش تالشی عنبرانی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد، بدین صورت که ابتدا کنایات تالشی عنبرانی به تفکیک اعضاء بدن جمع آوری و در مرحله بعد به بررسی نقش و جایگاه اعضاء بدن در کنایات پرداخته شده و سپس معنی کنایی، آوانویسی و محل کاربرد هرکدام به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهند که اعضاء بدن در کنایات زبان تالشی شمالی در منطقه عنبران نه تنها دارای نقش توصیفی بلکه حامل بار فرهنگی و هویتی نیز هستند، به‌عنوان مثال، استفاده از چشم در کنایات زبان تالشی شمالی گونه عنبران می‌تواند بیانگر مفهوم مراقبت، دقت یا حتی حسادت باشد، در حالی که دست اشاره‌ای به قدرت، وابستگی، کمک و همکاری می‌کند. زبان تالشی عنبران، یکی از گویش‌های غنی و پویای زبان تالشی، دارای ویژگی‌های زبانی و فرهنگی منحصر به فردی است که آن را به یکی از جنبه‌های مهم هویت مردم این منطقه تبدیل کرده است. یکی از پدیده‌های زبانی قابل توجه در این گویش، کنایات مرتبط با اعضاء بدن است که نقش مهمی در انتقال معانی غیرمستقیم و بیان احساسات، عقاید و نگرش‌های اجتماعی دارند.

این پژوهش همچنین تحلیل می‌کند که چگونه این کنایات در مکالمات روزمره، ادبیات شفاهی و فرهنگ مردم نقش دارند و چه تأثیری بر نحوه تعامل و بیان احساسات دارند.

۱-۱. زبان تالشی و سرزمین تالشان

مناطق که مردم تالش زبان در آن زندگی می‌کنند «مناطق هستند که علی‌رغم تقسیمات کشوری و مرزهای سیاسی همواره در طول تاریخ مورد اسکان و معیشت تالش زبان‌ها قرار

داشته و دارد، این سرزمین در محدوده‌ای قرار دارد که از ابتدای رشته کوه‌های تالش و دامنه‌های شمالی آن در جنوب گیلان و از ساحل غربی سفیدرود شروع شده و در ناحیه ماسوله به سمت شمال انحنا می‌یابد که پس از عبور از دامنه‌های شرقی این رشته کوه‌ها (در غرب گیلان و دریای کاسپین) به سرحدات رودخانه کورا و کوه‌های قفقازیه در جمهوری آذربایجان منتهی می‌شود» (ماسالی، ۱۳۹۵: ۲۰). زبان تالشی جزء زبان‌های شمال غربی ایران است که در مناطق وسیعی متداول است. «زبانی ریشه‌دار، غنی و سرشار از واژگان و اصطلاحات کهن است که ریشه آن را باید در زبان‌های ایران باستان جست‌وجو کرد؛ زیرا پس از گذشت چندین قرن، هنوز واژه‌های اوستایی، فارسی باستان و پهلوی در این زبان به وفور یافت می‌شود و تالشان خودشان زبان خود را «تولش» می‌گویند» (خان‌بازاده، ۱۴۰۱: ۱۸۰). رضایتی گیشه خاله تالشی را به سه گروه تالشی شمالی، مرکزی، و جنوبی تقسیم می‌کند و می‌نویسد: «مقصود از تالشی شمالی، تالشی آن سوی رود ارس، یعنی تالشی جمهوری آذربایجان است که ادامه آن در ایران تا کرگان‌رود تالش، پیش رفته‌است. مراد از تالشی مرکزی، گویش‌هایی است که در قلمرو دو رودخانه شفارود در جنوب، و ناورود در شمال، تداول دارد. مراد از تالشی جنوبی، تالشی مناطق میان شفارود تا سفیدرود است که شامل تالشی خوشابری، ماسالی، ماسوله‌ای، سیاهمزیگی و دیگر گویش‌های جلگه‌ای گیلان می‌شود» (رضایتی گیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹).

۱-۲. پیشینه تحقیق

* پایان‌نامه ارشد افشین خان‌بازاده به نام «بررسی ادبیات شفاهی گویش تالشی شمالی در منطقه عنبران» استاد راهنما دکتر چنگیز مولایی سال ۱۳۹۸ دانشگاه تبریز، * کیومرث خان‌بازاده در مقاله خود به نام «بررسی و تطبیق چند ضرب‌المثل تالشی و فارسی» فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۱۳۹۷، تابستان، شماره ۲۰، ص ۳۸-۲۵. در این مقاله چند ضرب‌المثل از زبان تالشی شمالی، حوزه عنبران انتخاب شده و با موارد مشابه در زبان فارسی مقایسه شده است.

* در حوزه تالشی شفارود، شعبانی (۱۳۸۸)، امثال و حکم و کنایات زبان تالشی را گردآوری و ثبت کرده است.

* صحرايي (۱۳۸۹) تعدادی از امثال و کنایات تالشی شاندرمن را از جنبه‌های اجتماعی و عناصر طبیعی بررسی کرده است.

* تعبیرات و کنایات تالشی جنوبی سیاهمزیگی را نصرتی (۱۳۸۶) گردآوری کرده است.

*افشین خانبابازاده و مهناز نظامی عنبران مقالاتی به شرح زیر در این زمینه به چاپ رسانده‌اند: «واژگان باستانی بازمانده در ضرب المثل‌های تالشی شمالی» چندین ضرب‌المثل تالشی را بررسی کرده‌اند و واژگان باستانی موجود در این مثل‌ها را ریشه‌یابی کرده‌اند، این مقاله در مجله دوفصل‌نامه گویش‌شناسی و فرهنگ عامه به چاپ رسیده است. *مقاله‌ای دیگر به نام « بررسی تطبیقی کنایات زبان تالشی شمالی با زبان فارسی» چندین کنایه مشترک در زبان تالشی و فارسی را بررسی کرده‌اند و در آخر کنایات مختص زبان تالشی را که در زبان فارسی معادل نداشته‌اند را بررسی کرده‌اند، این مقاله در مجله پژوهشنامه بختیاری شناسی و اقوام ایرانی منتشر شده است.

*مقاله دیگر به نام بررسی تطبیقی کنایات زبان تالشی شمالی با کنایات زبان سیستانی و فارسی را در مجله دوفصلنامه پژوهش‌های زبانی و ادبیات کاربردی را به چاپ رسانده‌اند. *مقاله اجتماعیات در ضرب‌المثل‌های تالشی شمالی توسط مهناز نظامی عنبران در مجله پژوهشنامه بختیاری شناسی و اقوام ایرانی منتشر شده است.

* پژوهش‌های زیر نیز در زبان فارسی به این موضوع پرداخته‌اند: پایان‌نامه بازتاب و نقش جایگاه اعضا و جوارح انسان در ضرب‌المثل‌ها و کنایات سیستانی - الهام نظامی، ۱۳۹۹ * ارسال گل‌فام در مقاله‌ای با عنوان بررسی راهبردهای شناختی و کنایه تصویری در اصطلاحات اعضای بدن ۱۳۸۷.

* احمد ذاکری در مقاله تحلیل ادبی جلوه‌های کنایی اعضای بدن در سروده‌های محمد زهری ۱۴۰۰.

همانطور که اشاره شد در تحقیقات پیشین، در زمینه بازتاب، نقش و جایگاه اعضا و جوارح انسان در کنایات زبان تالشی صورت نگرفته است لذا انجام این پژوهش ضروری به نظر رسید. چون از طریق تحلیل این کنایات، می‌توان به فهم عمیق‌تری از ارزش‌های فرهنگی و جهان‌بینی مردم تالشی عنبران دست یافت. این مطالعه نه تنها از دیدگاه زبان‌شناسی بلکه از جنبه‌های اجتماعی و مردم‌شناسی نیز حائز اهمیت است و می‌تواند در زمینه‌هایی مانند آموزش زبان، ترجمه و مطالعات میان فرهنگی مفید باشد.

۱-۳. روش تحقیق:

این پژوهش با رویکرد تحلیل محتوا، بصورت میدانی مجموعه‌ای از کنایات مرتبط با اعضای بدن را گردآوری و بررسی کرده است. کنایات تالشی از میان گفتار روزانه مردم و نیز از طریق شمّ زبانی نگارنده که از گویشوران بومی عنبران هست انتخاب شده است.

۲. بررسی و تحلیل کنایات مربوط به اعضای بدن:

این پژوهش به بررسی جنبه‌های کنایی اعضای بدن در کنایات زبان تالشی عنبران پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه این استعاره‌های بدنی در بیان مفاهیم فرهنگی، اجتماعی و احساسی نقش دارند. در این زبان، بسیاری از کنایات از اعضای بدن مانند چشم، دست، پا، قلب و زبان الهام گرفته‌اند و دارای معانی عمیق و کاربردهای متعدد هستند.

۱-۲. انگشت:

یکی از اعضای بدن است که از دست و پا بیرون زده است. در فرهنگ عمید آمده «هر یک از اجزاء متحرک پنجه دست و پای انسان که بر سر آنها ناخن روئیده است» (عمید، ۱۳۸۹: ۱۸۳).

• **انگشت بزنوش لک پیگته:** *angešta bežanuš laka pəbagatə* معنی: انگشت بزنی، لک بر می‌دارد. کنایه از زیبایی و سفیدی است. این کنایه در موقعیت‌های گوناگونی کاربرد دارد و بسته به موقعیت معانی متفاوتی ارائه می‌کند. مانند: در توصیف اشیا تمیز شیشه‌ای و فضاها را زیبا؛ که با لمس کردن زیبایی خود را از دست می‌دهند و یا می‌شکنند. در روابط انسانی و عاطفی؛ وقتی که بخواهند فردی حساس را توصیف کنند که با کوچک‌ترین انتقاد آزرده می‌شود. همچنین در مورد زنان و دخترانی که خیلی زیبا هستند گفته می‌شود.

• **اوه انگشتندن نشون دون:** *avə angeštandan nešon nōna* معنی: او را با انگشت نشان می‌دهند. کنایه از مشهور شدن به کار یا صفتی خوب و یا بد. این کنایه بار معنایی اجتماعی دارد و می‌تواند هم مثبت و هم منفی باشد، مانند فردی که به خاطر موفقیت در کاری مورد تحسین قرار گرفته و مردم با انگشت موفقیت او و خودش را نشان می‌دهند. و بار منفی در مواردی که فردی با رفتار نامناسب و کارهای بی‌ملاحظه خود باعث شود مردم او را با انگشت نشان دهند. معادل فارسی: «انگشت نما. مشهور و مورد توجه» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۹۴).

• **انگشت بوه بگننو، بمای:** *angešta bavə begenō bamāy* معنی: انگشت به او بخورد می‌میرد. کنایه از آدم ضعیف و ناتوان می‌باشد. به طوری که کوچک‌ترین تماس یا تغییر می‌تواند پیامدهای جدی و حتی فاجعه‌بار داشته باشد. این کنایه در ساختار معانی خود، معنای عمیقی از آسیب‌پذیری و شکنندگی را منتقل می‌کند.

• **انگشت ب گو ماندیم:** *angešta ba gav āndim* معنی: انگشت به دهان ماندم. کنایه از متحیر شدن است. که در حالت‌های چون شگفتی از زیبایی هنری و طبیعی،

حیرت از رفتار و یا سخنی غیر منتظره، و دیدن نتیجه‌ای که فراتر از انتظارات بوده است، به کار می‌رود. معادل فارسی: «انگشت بر دهان ماندن. متحیر و متعجب ماندن» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۹۳).

• **إشتان آنگشتن باهاش**: *əštān aŋgeštān bāhāš*. معنی: انگشت خود را هم می‌خورد. کنایه از لذیذ بودن غذا است. که می‌تواند نشان دهنده کیفیت بسیار عالی و دلپذیر یک غذای سنتی باشد که فرد به قدری از آن لذت می‌برد که حتی انگشتان خود را هم بخورد متوجه نمی‌شود. معادل فارسی: «انگشت خوردن: متعجب و حیران» (ثروت، ۱۳۷۵: ۳۹).

• **چوه ها آنگشت او، ايله هنر وائی**: *čavə hā aŋgeštaū iyla honar vōanay*. معنی: از هر انگشت او یک هنر می‌بارد. کنایه از آدم کار بلد و ماهر است. این کنایه تصویری از فردی را به ذهن می‌آورد که انگشتانش هر کدام منشأ کاری مهم و سودمند هستند، به طوری که گویی هر بخش از وجود او منبعی برای خلاقیت، تولید یا تلاش است و بیان مهارت‌های چندگانه است.

• **شَم إشتان آنگشتس بگوردن**: *šema əštān aŋgeštasa bagorden*. معنی: شما را روی انگشتان خود می‌چرخاند. کنایه از آدم زیرک و باهوش است. که در توصیف فردی به کار می‌رود که به راحتی و با مهارت بسیار می‌تواند دیگران را مدیریت، فریب، یا قانع کند. این نشان دهنده کنترل و تسلط کامل یک فرد بر رفتارها و تصمیمات دیگران است و همه تابع او هستند.

۲-۲. پا:

یافته‌ها نشان می‌دهند که پا در کنایات زبان تالشی عنبران به حرکت، توانایی، پایداری، استقلال یا وابستگی اشاره دارد.

• **چوه لئنگ، گئون**: *čavə leng, gevōnə*. معنی: پای او سنگین است. کنایه از بد قدمی و تأثیر منفی بر فضای اطراف است، در بین زنان به زنی که حامله باشد می‌گویند. بنابراین کنایه از بدشانسی یا اثر منفی کسی که با ورود و حضورش باعث بروز مشکلات می‌شود و جریان عادی امور را کند و یا متوقف می‌کند.

• **دئروز آدمه عقل چوه پوشندی بیه**: *deroza ūdamə aql čavə pōšnanday babə*. معنی: عقل آدم دراز در پاشنه او است. کنایه از آدم‌های بی‌فکر و ساده لوح است که نمی‌توانند تصمیم عاقلانه بگیرند. این کنایه کاربردی انتقادی دارد و به فردی بسیار بی‌فکر یا بی‌توجه اشاره دارد. این اصطلاح نشان دهنده توانایی زبان تالشی در استفاده از کنایه‌های تصویری و خلاقانه برای بیان انتقاد یا شوخی است.

- **لنگش نوای لنگس گپ ژنی:** *lengeš nūay lengesa gapə žanay*.
معنی: پاهایش را روی هم گذاشته صحبت می‌کند. کنایه از آدم مغرور است. این نوع برداشت بیشتر به زبان بدن و لحن سخن مرتبط است و با بار خودبینی و تکبر همراه است که فرد خود را برتر از دیگران می‌داند. در زبان و فرهنگ تالشی، غرور و خودبینی معمولاً به شکل‌های ظریفی در زبان بدن و رفتار بازتاب پیدا می‌کند که این کنایه هم یکی از آن‌ها است.
- **پوش گئی:** *pūš gatay* معنی: پا گرفته‌است. کنایه از رشد کردن. وقتی که کسی نسبت به قبل توانایی‌هایش بیشتر شود گفته می‌شود. و گاهی هم کاری که به سرانجام برسد و پایدار بماند مورد استفاده قرار می‌گیرد» (خانابازاده، ۱۴۰۱: ۱۸۷). معادل فارسی: «پای گرفتن: کنایه از راه افتادن، قدرت یافتن» (میرزانی، ۱۳۷۸، ۱۸۷).
- **چنمان دپوش دفاندی ب ایپو:** *čemān depōš daqānday ba ipō*.
پاهای من را در یک لنگه کفش کرده. کنایه از تحت فشار بودن از طرف آدمی سمج و زورگو است. در کل این اصطلاح کنایه زیبا و متداول در زبان تالشی است که برای توصیف فردی به کار می‌رود که دیگران را تحت فشار زیادی قرار می‌دهد و مجبور می‌کند کاری را برخلاف میل و راحتی خود انجام دهند. معادل فارسی: «پا در یک کفش کردن: اصرار ورزیدن در کاری» (ثروت، ۱۳۷۵: ۸۴).
- **لنگش نوای چنمان گئی س:** *lengeš nūay čemān geisa*.
گذاشته روی گردن من. کنایه از تحت فشار بودن است. برای توصیف شرایطی که کار می‌رود که فردی تحت فشار شدید یا کنترل و زورگویی از سوی دیگری قرار گرفته است. معادل فارسی: «پای بر سر کسی نهادن: بر او فائق آمدن با تحقیر کردن» (ثروت، ۱۳۷۵: ۸۷).
- **لنگه، لنگه کان:** *lengə, lengə kāna*.
لنگه و تردید است. این عبارت به کنایه برای توصیف فردی که در تصمیم‌گیری یا انجام کاری تردید دارد و مدام تعلل می‌کند و از گرفتن تصمیم نهایی عاجز است و یا از گرفتن تصمیم طفره می‌رود. معادل فارسی: «پا به پا کردن: مردد بودن» (ثروت، ۱۳۷۵: ۸۳).
- **بوه نی بیه وته اشته لنگ سوته اوکثرن:** *bavə ni babə vōtə əštə leng*
sōtə ūkeren.
معنی: به او نمی‌شود گفت پایت سوخت جمعش کن. کنایه از انتقاد ناپذیری لجاجت دارد. این یک کنایه خاص و بسیار پر معنا است که معمولاً برای توصیف فردی به کار می‌رود که به هیچ وجه از کار یا اشتباه خود عیب نشینی نمی‌کند و مسیرش را تغییر نمی‌دهد، هرچند که اشتباه واضح باشد.
- **لنگ ب چامون گو نیبه دفانده:** *leng ba čāmon gū nibabə daqāndə*.
معنی: پا رو مدفوع او نمی‌شود گذاشت. کنایه از عزم بی‌نظیر (افرادی که در کارهایش

نمی‌شود دخالت کرد). به عبارتی چنین افرادی چنان نظم و قدرتی در کار خود دارند که دخالت کردن یا مداخله دیگران در امورشان غیر ممکن و یا بی‌نتیجه به نظر می‌رسد.

۲-۳. جگر:

در کنایات تالشی شمالی رایج در بین مردم عنبران نشانگر شجاعت، تحمل، عشق و خواستن، درد و گاهی سختی می‌باشد.

• **جیگرتم سوته:** *jigarem sōtə* معنی: جگرم سوخت. کنایه از غم و ناراحتی شدید است. در زبان تالشی اغلب به صورت کنایه‌ای برای بیان غم زیاد و تأثر عمیق به کار می‌رود و در موقعیت‌هایی استفاده می‌شود که فرد با تجربه‌ای دلخراش، خبرناگوار، یا صحنه‌ای تأثیرگذار مواجه شده باشد.

• **بوئرو جیگ هست:** *bavero jiga həst* معنی: برای او جگر هست. کنایه از جرأت داشتن و ترسیدن است. در کل می‌تواند نشان دهنده شخصیتی باشد که در مواجهه با چالش‌ها از قلب و جرأت خود استفاده می‌کند. این تعبیر معمولاً برای توصیف افرادی به کار می‌رود که در مواجهه با موقعیت‌های دشوار یا خطرناک از خود شهامت نشان می‌دهند و بدون ترس عمل می‌کنند.

۲-۴. چانه:

در ادبیات عامه تالشان چانه نماد سخن و پرگویی، پافشاری و بحث کردن است.

• **چوه چون توژی تاسب:** *čavə čōna tōžay tāsba* معنی: چانه او تازه گرم شده است. کنایه از پر حرفی و زیاده‌گویی است. این یک کنایه شیرین و پرکاربرد در زبان تالشی عنبران است که به حالتی اشاره می‌کند که فرد تازه شروع به صحبت یا بحث کرده و با اشتیاق انرژی حرف می‌زند و حالا حالا صحبت‌هایش تمام نمی‌شود.

• **اوچ آنگه پودشوی:** *av angə pōdešōy* معنی: او پادشاه فک است. کنایه از پر حرفی و زیاده‌گویی است. در کل اشاره به فردی است که مهارت زیادی در صحبت کردن و گفت‌وگو دارد. این تعبیر معمولاً به صورت طنز آمیز یا تحسین آمیز به کار می‌رود و بستگی به زمینه‌ای دارد که در آن استفاده می‌شود.

۲-۵. چشم:

در کنایات تالشی نمادی از دقت، بصیرت، حسادت یا توجه به دیگران است.

- **چُو چَشیهِ بَی:** *čō čašya bay* معنی: چشم‌هایش چهار تا شده‌اند. کنایه از حیرت و تعجب زیاد است. یک کنایه رایج در زبان تالشی مردم عنبران است و معمولاً به حالتی اشاره دارد که فرد به شدت دچار حیرت و تعجب و گاهی هم اضطراب با دقت بیش از حد شده است. معادل فارسی: «چهارتا شدن چشم کسی: سخت خیره شدن از فرط تعجب» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۲۹۵).
- **چَوِه چَشنَدَ نوری:** *čavə čašanda nur ni* معنی: چشم او نور ندارد. کنایه از ناسپاسی و عدم درک و بینش است. در کل به عدم قدردانی از چیزهای ارزشمند و لطف دیگران، اشاره می‌کند.
- **چَشو اَگینَی:** *čašō aginay* معنی: از چشم افتاده است. کنایه از بی‌اعتبار شدن است. این کنایه‌ای تأثیرگذار در زبان تالشی عنبرانی است که به وضعیت فردی اشاره دارد که قبلاً مورد احترام، علاقه یا توجه بوده، که به دلایلی این جایگاه یا محبت را از دست داده است. معادل فارسی: «از چشم افتادن: بی‌اعتبار بودن در نظر کسی» (ثروت، ۱۳۷۵: ۲۹).
- **چَشوئش تاپ:** *čašōneš tāpa* معنی: چشمانش ترکید. کنایه از حسادت است. که نشانه‌ای از تحمل نکردن، دیدن موفقیت یا خوشبختی دیگران است، به گونه‌ای که گویی حسادت به اوج و فوران رسیده باشد گفته می‌شود. معادل فارسی: «چشم کسی ترکیدن: به شدت ناراحت شدن به دلیل حسادت به دیگری» (انوری، ۱۳۸۳: ۴۰۷).
- **چَوِه چَشنَدَ او نی:** *čavə čašanda ūv ni* معنی: در چشمان او آب نیست. کنایه از فقدان احساسات، شرم و حیا است. این کنایه نشان دهنده نوعی بی‌روحی یا سردی در رفتار و نگرش فرد است که فاقد شرم و حیا شده است و بدون توجه به قضاوت دیگران رفتارهایی را انجام می‌دهد که از نظر اخلاقی و عرفی ناپسند است. معادل فارسی: «چشم بی‌آب: کنایه از بی‌شرم» (ثروت، ۱۳۷۵: ۱۵۰).
- **ایله چَشنَدَه وینه:** *ila čašanda vina* معنی: با یک چشم می‌بیند. کنایه از تفاوت قابل نشدن. و در قضاوت یا رفتار خود همواره یکسان عمل می‌کند، بدون توجه به شرایط حاکم. معادل فارسی: «به یک چشم دیدن: رفتار یکسان داشتن» (انوری، ۱۳۸۳: ۴۱۲).
- **تَی چَش اُدم:** *taya čaša ūdam* معنی: آدم چشم تهی. کنایه از طمع و آزمندی. به فردی اشاره دارد که به شدت طمعکار است و از شرایط و داشته‌های خود راضی نیست و همواره به دنبال خواسته‌های بیشتر است، حتی اگر به زیان دیگران باشد. معادل فارسی: «چشم گرسنه: به سهم خود قانع نیست» (انوری، ۱۳۸۳: ۴۱۷).

• چشمان چَش اُو حائنی: *čemān čaš ūv hānani*. معنی: چشم من آب نمی خورد. کنایه از امید نداشتن است. این عبارت نشان می دهد که گوینده به دلیلی فکر می کند در کار مورد نظر موفق نخواهد شد معادل فارسی: «چشمم آب نمی خورد: امید ندارم» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۲۸۲).

• چَش، چَشِه ویننی: *čaš, čašə vinani*. معنی: چشم، چشم را نمی بیند. کنایه از بدی هوا است. این کنایه بازتاب شرایط بد آب و هوا، مانند طوفان، مه شدید، تاریکی حاصل از ابرهای سیاه و سنگین است و به خوبی توصیفگر موقعیتی است که دیدن یا تعامل دشوار می شود و این ارتباط میان طبیعت و زبان بسیار جذاب است. معادل فارسی: «چشم چشم را نمی بیند: تاریکی مطلق بود» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۲۸۰).

• چَشونئش پور خون بن: *čašōneš pura xun ban*. معنی: چشمانش پر از خون شده است. کنایه از نهایت خشم و عصبانیت است. این عبارت در زبان تالشی عنبران به صورت کنایه ای و تصویری به کار می رود و معمولاً به حالتی اشاره دارد که فرد به شدت عصبانی و تحت فشار روانی شدید قرار گرفته است و در تصویرسازی، شدت احساسات یا واکنش فرد را نشان می دهد. معادل فارسی: «چشم کسی را خون گرفتن: کنایه از غضب شدید» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۲۸۱).

• اِستان چَشونئش باسته گوئش اوکارده: *əštān čašoneš bāstə gaveš ūkārdə*. معنی: چشمان خود را بست، دهانش را باز کرد. کنایه از بد دهنی و بی آزر می است. چشم بستن نمادی از بستن راه مشاهده و درک است و دهان باز کردن بیانگر بیان افکار بدون تحلیل است. این ترکیب به شکل هنرمندانه ای عدم هماهنگی میان فکر و گفتار را نشان می دهد. معادل فارسی: «چشم را بستن و دهان را باز کردن: با بی شرمی فحاشی کردن» (انوری، ۱۳۸۳: ۴۰۵).

• مانئش چَش ب رو حاشته: *māneš čaš ba ro hāštə*. معنی: مرا چشم به راه گذاشت. کنایه از انتظار است. این عبارت یک کنایه زیبا و رایج در زبان تالشی است که معنای منتظر گذاشتن کسی یا ایجاد حالتی از انتظار و امید در شخص است و احساساتی چون دلتنگی، اشتیاق یا حتی نوعی دل شکستگی لطیف را منتقل می کند. معادل فارسی: «چشم بر راه ماندن: منتظر ماندن» (میرزانی، ۱۳۷۸: ۲۹۵).

• چَشوم موت پَر: *čašōm mūt para*. معنی: از چشمانم ذرات آتش پرید. کنایه از تعجب و هیجان شدید است. این عبارت یک کنایه شاعرانه و زیبا در زبان تالشی است که به شدت احساسات، هیجان، تعجب و حتی شوق شدید را به مخاطب منتقل می کند. معادل

فارسی: «آتش از چشم کسی پریدن: برق زدن چشم او با اصابت ضربه» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۵).
از این کنایه در زبان فارسی و تالشی برداشتی متفاوت بدست می‌آید.

۲-۶. دست:

در کنایه‌های تالشی عنبران بیانگر کمک، قدرت، کنترل یا تعامل اجتماعی می‌باشد.

• چَوِه داستنده برکت نی (هسته). Čavə dāstanda barakat ni (həstə).

معنی: دستش برکت ندارد. دستش برکت دارد. کنایه از بودن و نبودن سود. این کنایه در زبان تالشی عنبران به فردی اشاره دارد که تلاش‌ها و فعالیتش به هیچ وجه سودآور نیستند و بازدهی اقتصادی ندارد.

• داست بَ لَوو: dāst ba lavū. معنی: دست به چوب شدن. کنایه از آماده شدن برای دعوا. این عبارت به فردی اشاره دارد که خود را برای رویارویی و درگیری آماده کرده است که چوب در اینجا وسیله ای برای دفاع و یا حمله است.

• اِشته رُست داست بَ چئمان سَ : əštə rosta dāst ba čəmān sa. معنی: دست راست تو بر سر من. کنایه از داشتن موقعیت خوب طرف مقابل. در فرهنگ مردم تالش زبان عنبران دست راست نمادی از قدرت، حمایت و توانایی است.

• اِشتان داسته سَش خاندی کا: əštān dāstə saš xāndi kā. معنی: روی دستان خود نگهداری کرد. کنایه از گرامی داشتن و لطف کردن. این کنایه در زبان تالشی عنبران کنایه‌ای ظریف و معنادار است. که به مراقبت و حفظ یک چیز با دقت و احترام بالا اشاره می‌کند.

• جو کسه داستندم: jō kasə dāstandam. معنی: در دست دیگری هستم. کنایه از مطیع و منقاد بودن کسی. این عبارت کنایه‌ای از وضعیت و شرایطی است که شخص کنترل یا اختیار خود را از دست داده و تحت تأثیر یا وابستگی به فرد دیگری قرار گرفته است. این کنایه به تسلیم بودن یا عدم قدرت تصمیم‌گیری مستقل اشاره می‌کند.

• اِشتان جونه کو داست شِشتی: əštān jōnə kō dāst šeštay. معنی: از جان خود دست شسته است. کنایه از به مرگ خویش راضی بودن است. در زبان تالشی عنبران اِشتان جونه کو داست شِشتی کنایه‌ای قدرتمند است که به معنای پذیرش خطر یا فداکاری کامل برای هدفی بزرگ‌تر است و نشان‌دهنده شجاعت و از خودگذشتگی است.

۷-۲. دل:

در بسیاری از کنایات مرتبط با احساسات و عواطف، از عشق و محبت گرفته تا نگرانی و درد به کار می‌رود.

• **چوه دئله شین او گئنی:** Čavə delə šin ūv geni. معنی: به دل او آب شیرین خورد. کنایه از ناراحتی دیگران خوشحال است. این کنایه را می‌توان به موقعیت‌هایی نسبت داد که فردی با خبر یا مشاهده مشکلی برای دیگری، احساس رضایت یا راحتی پیدا می‌کند. این تفسیر در واقع می‌تواند جنبه‌ای از رفتارهای انسانی را برجسته کند که در آن، حس رقابت یا برتری جویی باعث چنین واکنش احساسی می‌شود.

• **اِشتان دئلند سترنی:** əštān dɾlɒnda seranay. معنی: در دل خود می‌خندد. کنایه از خنده درونی است. کنایه‌ای از حالتی است که فرد به طور مخفیانه و درونی احساس خشنودی یا شادی می‌کند، اما این احساس را به طور آشکار بروز نمی‌دهد و با زیرکی حفظ ظاهر می‌کند.

• **دئلم گو اوکا:** delem gav ūkā. معنی: دل من دهن باز کرد. کنایه از شادی غیر منتظره است. کنایه‌ای زیبا و تصویری از تجربه‌ای عمیق از درون است و نشان دهنده حالتی است که شخص به شدت هیجان زده و شگفت زده است که احساساتش به گونه‌ای اوج می‌گیرد گویی دل او، به جای دهان، سخن می‌گوید و واکنش نشان می‌دهد.

• **دئلم دئله حانی:** delem delə hānay. معنی: دلم دل را می‌خورد. کنایه از آشفته‌گی ناراحتی درونی است. این عبارت کنایه‌ای از حالتی است که فرد درگیر اضطراب، تشویش و یا تردید شدید است، گویی دل او به خود پیچیده و با خودش در جدال است، این حالت می‌تواند نشان دهنده فشار درونی باشد که فرد به دلیل شرایط دشوار یا نگرانی تجربه می‌کند.

• **چوه دئل، کیزه دئله:** Čavə del kiža delə. معنی: دل او، دل گنجشک است. کنایه از ضعف و زودرنجی است. دل گنجشک کنایه‌ای ظریف است که نشان دهنده ضعف، زودرنجی یا حساسیت بیش از حد درونی یک فرد است. این کنایه برای توصیف افرادی به کار می‌رود که به راحتی ناراحت و یا نگران می‌شوند.

• **چشه دئلش پوره:** Čašə deleš pūrə. معنی: چشم و دلش پُر است. کنایه از مناعت طبع داشتن است. این کنایه بر ویژگی فردی تأکید می‌کند که به رضایت درونی رسیده و حس سیری معنوی یا اخلاقی دارد؛ به این معنا که دیگر به زیاده‌خواهی یا طمع نیاز ندارد و با

آنچه دارد احساس کفایت می‌کند و نشان دهنده جایگاه فضیلت قناعت و بی‌نیازی در فرهنگ تالشان است.

● چئمان دئل گدلی: *čemān del gadali*. معنی: دل من کوچک است. کنایه از آدم کم صبر است. کنایه‌ای عاطفی است که می‌تواند بیانگر احساس آسیب‌پذیری، حساسیت یا حتی نوعی فروتنی و تواضع باشد، ولی بیشتر فردی را توصیف می‌کند که دلش بسیار نرم و حساس است و به راحتی تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

۲-۸. دماغ:

در بسیاری از کنایات مرتبط با جان و نفس، توانایی و لیاقت گرفته تا تحقیر و ناتوانی به کار می‌رود.

● چوه وئی بنگتوش نفسش بشه: *čavə veni begatuš nafaseš bašə*. معنی: بینی‌اش را بگیری نفس‌اش می‌رود. کنایه از ضعیف و لاغر بودن. این کنایه به ضعف و ناتوانی شخص اشاره می‌کند و می‌تواند تصویری از آسیب‌پذیری جسمی و ناتوانی فرد را در مقابله با شرایط سخت باشد که کوچک‌ترین تغییرات می‌تواند او را تحت تأثیر قرار دهد.

● اِشتان وئی نی بَن تمیز کرده: *əštān veni nibana tamiz kārdə*. معنی: بینی خود را نمی‌تواند تمیز کند. کنایه از ناتوانی و بی‌لیاقتی است. در این کنایه ضعف، ناتوانی یا کم بودن توانایی یک فرد در انجام وظایف ساده و پیش پا افتاده اشاره دارد و بی‌کفایتی یا عدم مهارت فرد در مدیریت مسائل کوچک و شخصی است.

● چوه نَن شتت، چوه وئیئو اُمه: *čavə nana šet čavə veniū ūma*. معنی: شیر مادرش از دماغش آمد. کنایه از دشواری زیاد و دردسر است. این کنایه به سختی کشیدن یا تحمل دشواری‌های زیاد اشاره دارد و زمانی به کار می‌رود که فردی برای رسیدن به چیزی یا انجام کاری، تلاش بسیار زیادی کرده و با مشکلات فراوانی مواجه شده است.

● چوه وئیئیش بَ خوک مول: *čavə veniš ba xōk mōla*. معنی: بینی‌اش را به خاک مالید. کنایه از خوار کردن و تحقیر است. این کنایه به معنای تحقیر کردن و یا شکست دادن کسی به کار می‌رود. زمانی استفاده می‌شود که فردی در یک موقعیت، دیگری را به شدت مغلوب کرده و یا باعث شرمندگی او شده است. معادل فارسی: «دماغ کسی را مالیدن: غرور و تکبر او را از بین بردن» (انوری، ۱۳۸۳: ۷۱۶).

۲-۹. دندان:

در کنایات زبان تالشی عنبران نشان دهنده قدرت، استقامت، ناراحتی و خشم، طمع و زیاده خواهی است.

- چنمان داندونه پئنتش آشماردی: *čemān dāndōnə beneš āšmārday*.
معنی: دندان‌های مرا از ریشه شمرده است. کنایه از موشکافی دقیق در کار دیگران است. این عبارت کنایه‌ای است که به دقت و موشکافی بیش از حد اشاره دارد که فرد از دقت و موشکافی خود به عنوان وسیله‌ای برای کنترل و یا سوء استفاده از دیگری بهره می‌گیرد.
- اِشتان داندونتش تیز کاردی: *əštān dāndōneš tiž kārday*.
معنی: دندان خود را تیز کرده است. کنایه از طمع زیاد است. این عبارت کنایه‌ای به مفهوم طمع بستن یا آماده شدن برای به دست آوردن چیزی که فرد به آن چشم دوخته است اشاره داشته باشد. این برداشت به خوبی نشان دهنده جنبه‌ای از طبیعت انسانی است که گاه با ولع یا اشتیاق برای رسیدن به خواسته‌های شخصی همراه می‌شود و ممکن است در قالبی مثبت مانند انگیزه قوی برای تلاش و یا در قالبی منفی مانند ولع بیش از حد برای تصاحب چیزی تجلی پیدا کند.
- اِشتان داندونتش سپی کاردی: *əštān dāndōneš sepi kārday*.
معنی: دندان خود را سفید کرده است. کنایه از خنده و شادی است. این عبارت کنایه‌ای معمولاً به معنای نشان دادن خود به صورت فردی مثبت، خوش‌رو یا بی‌آلایش به کار می‌رود و تصویری است که فرد تلاش می‌کند از خود به دیگران نشان دهد.
- قَچَندَش گَتی: *qečandaš gatay*.
معنی: با دندان هایش گرفته است. کنایه از محکم گرفتن است. این عبارت کنایه‌ای به مقاومت، پایداری، یا اصرار شدید بر چیزی اشاره دارد.
- تَرو داندونه سوینه: *terō dāndōnə sōyakə*.
معنی: برای شما دندان را می‌ساید. کنایه از توطئه است. کنایه‌ای است که معمولاً به معنای دشمنی یا تلاش برای آسیب رساندن به شخصی به کار می‌رود.
- داندونون بَ یَدَه ژَن: *dāndōnun ba yadə žana*.
معنی: دندان به دندان می‌زند. کنایه از سرمای شدید است. این عبارت استعاره‌ای از حالتی است که در سرما، دندان‌ها به دلیل لرزش یا انقباض از شدت سرما به هم برخورد می‌کنند. این گونه تعبیر قدرت زبان را در توصیف حالات طبیعی و احساسات انسانی به خوبی نشان می‌دهند.

۲-۱۰. دهان:

در زبان تالشی شمالی گونه عنبران نمایانگر قدرت بیان، سخن، بی‌پروایی، سکوت، جدل، طمع و زیاده خواهی است.

● **گوئش او شیئی:** *gavōš ūvə šinay* معنی: از دهانش آب سرازیر است. کنایه از اشتیاق و شیفته شدن است. در زبان تالشی شمالی عنبران این کنایه به طمع و اشتیاق شدید برای چیزی اشاره دارد و تصویری از حالتی است که فرد با دیدن یا تصور چیزی که بسیار برای او جذاب یا ارشمند است، نمی‌تواند احساسات خود را کنترل کند و این اشتیاق به شکل نمادین آب ریختن از دهان نمایش داده می‌شود. معادل فارسی: «دهان کسی آب افتادن: مشتاق چیزی شدن» (انوری، ۱۳۸۳: ۷۵۲).

● **دگینه ب گون:** *dagina ba gavūn* معنی: افتاده به دهان‌ها. کنایه از رسوا شدن است. عبارت افتادن در دهان‌ها کنایه‌ای است که به شایعات یا صحبت‌هایی اشاره دارد که درباره فردی یا موضوعی در میان مردم پخش شده و دست به دست یا دهان به دهان می‌چرخد و همه درباره آن صحبت می‌کنند. البته این کنایه می‌تواند بار مثبت و منفی داشته باشد.

● **«اشته گو بشو اشو بشته دومنه»** *aštə gavo bəšō ašō bešte dōmana*. معنی: از دهان تو در بیاید بریزد به دامن. کنایه از بازتاب عمل است» (خانابازاده، ۱۴۰۲: ۵۱). این عبارت کنایه‌ای است که به نوعی بازتاب اعمال یا گفتار فرد به خودش اشاره دارد.

● **گپه اِستان گونده بچو:** *gapə əštān gavanda bejō* معنی: اول حرف را در دهانت بجوید بعد بیان کنید. کنایه از اندیشیدن قبل از سخن است. این جمله به نوعی یادآوری می‌کند که باید پیش از بیان هر حرف و ایده، آن را بررسی، تحلیل و ارزیابی کرد تا از پیامدهای منفی یا سوءتفاهم جلوگیری شود.

● **گونَدش زئون نی:** *gavandaš zevōn ni* معنی: در دهانش زبان ندارد. کنایه از آدم کم حرف. این کنایه می‌تواند به ویژگی یا عادت اشاره داشته باشد که فرد تمایل به سکوت دارد و در شرایط مختلف کمتر صحبت می‌کند و به جای گفتار ترجیح می‌دهد بیشتر شنونده باشد.

● **اِستان گوه بَدوت:** *əštān gavə bedut* معنی: دهان خود را بدوز. کنایه از سخن نگفتن است. این عبارت به سکوت کردن یا خودداری از صحبت کردن اشاره دارد. این جمله معمولا به شکلی تند و صریح بیان می‌شود و می‌تواند نشان دهنده نارضایتی یا درخواست برای پایان دادن به سخن گفتن باشد. معادل فارسی: «دهان بستن: سکوت گزیدن» (میرزانی، ۱۳۷۸: ۴۳۴).

- **گوش آشگوتَه:** gaveš ašgota معنی: دهنش را زیادی باز کرده. کنایه از خندیدن بی مورد و یا حرف زدن زیادی و گریه و زاری. این کنایه حاوی جنبه‌های مهم کنایه‌ای است: جنبه زیاد روی در گفتار یا ادعا، جنبه زیاد روی در خنده و گریه، جنبه زیاد خواهی یا طمع. معادل فارسی: «دهان باز کردن: شروع به سخن گفتن» (انوری، ۱۳۸۳: ۷۵۲).
- **ژن گوه:** žən gavəθ معنی: به دهن زنش است. کنایه از آدم زن ذلیل. کنایه‌ای است که معمولاً به معنای تأثیرپذیری یا وابستگی فرد به نظرات یا گفته‌های همسرش به کار می‌رود.
- **چوه گوند گپ ژن:** čavə gavanda gap žana. معنی: با دهان او حرف می‌زند. کنایه از آدم وابسته است. این کنایه اشاره به کسی دارد که بدون داشتن نظر یا دیدگاه مستقل، صرفاً گفته‌های دیگران را بازگو می‌کند و خواسته شخص دیگر را نمایندگی می‌کند. معادل فارسی: «به دهان کسی نگاه کردن: تقلید و اطاعت کردن از او» (انوری، ۱۳۸۳: ۷۵۴).
- **بونده گوب گو مبی:** bavanda gav ba gav mabi. معنی: با او دهان به دهان نشو. کنایه از آدم بد دهن است. این کنایه به معنای بحث و جدل نکردن یا وارد نشدن به مشاجره با کسی استفاده می‌شود. چون طرف مقابل به نظر نمی‌رسد آماده شنیدن یا گفتگو منطقی باشد و ادامه بحث ممکن است تنها به تشدید اختلاف‌ها منجر شود. معادل فارسی: «دهان به دهان شدن با کسی: مشاجره کردن» (انوری، ۱۳۸۳: ۷۵۲).
- **إشتان گوه قدره گپ بژن:** əštān gavə qanerə gap bežan. معنی: به اندازه دهانت حرف بزن. کنایه از فضولی موقوف است. در انتقاد به فردی گفته می‌شود که حرف‌هایی فراتر از ظرفیت، تجربه، یا جایگاه خود بیان کرده است. تا یاد آوری شود که در چارچوب دانش و تجربه، و موقعیت خود صحبت کند.

۲-۱۱. زبان:

- در کنایت زبان تالشی نماد قدرت، بیان، فریب، راز، پرحرفی و گستاخی است.
- **تانبَلُ ادم زئون دثروز بیه:** tānbala ūdamə zevōn derōzə babəθ. معنی: زبان آدم تبیل داراز می‌باشد. دراز بودن زبان کنایه از پر حرف بودن است. این کنایه در بیان خود ویژگی جالبی دارد که به صورت غیر مستقیم اشاره به رفتارهای معمول یک فرد تبیل می‌کند و تصویر ذهنی از فردی ایجاد می‌کند که به جای تلاش واقعی، به سخن گفتن بیش از حد یا وعده‌های دروغین می‌پردازد تا بتواند ضعف تبیلی خود را پوشش دهد. معادل فارسی: «به آدم تبیل فرمان بده هزار نصیحت پدران بَشنو» (شکورزاده، ۱۳۷۲: ۱۸۷).

● **زئُونَم مو بوارد:** zevonem mō bəvārd. **معنی:** زبانم مو در آورد. **کنایه** از تکرار مکرر است. این کنایه یکی از پرکاربردترین و جالب‌ترین تعابیر کنایی در زبان تالشی عنبران است و معمولاً به این معناست که بارها و بارها چیزی را تکرار کرده اما طرف مقابل هنوز متوجه نشده یا عمل نکرده است. به نوعی این عبارت نشان دهنده خستگی و ناامیدی گوینده از تکرار مکرر یک موضوع است. معادل فارسی: «زبان کسی مو در آوردن: سخن گفتن بسیار ولی بی نتیجه» (انوری، ۱۳۸۳: ۸۴۰).

● **چَوِه زئُون چَوِه دَشْمُونِه:** Čave zevōn Čave dešmōnə. **معنی:** زبان او دشمن او است. **کنایه** از اینکه با تندی زبان خود برای خود مشکل و گرفتاری درست کردن. این کنایه به ما یادآوری می‌کند که زبان، اگرچه ابزاری قدرتمند برای ارتباط و بیان است اما اگر بدون فکر یا مسئولیت استفاده شود می‌تواند به دشمنی برای خود فرد تبدیل شود. از دیدگاه اخلاقی این کنایه به اهمیت تفکر قبل از سخن گفتن و مسئولیت‌پذیری در کلام تأکید دارد. معادل فارسی: «زبان بسیار سر بر باد داده است» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۴۴۲).

● **بِه س زئُون:** bə sa zevōn. **معنی:** بدون سر و زبان. **کنایه** از آدم مظلوم و بی‌سرو صدا. این کنایه معمولاً برای توصیف افرادی به کار می‌رود که یا به خاطر سکوت و خجالتی بودنشان یا به دلیل نداشتن توانایی کافی در بیان احساسات و خواسته‌هایشان، به نوعی مظلوم یا بی‌دفاع به نظر می‌آیند و آسیب‌پذیر می‌باشند. معادل فارسی: «بی‌زبان: ضعیف و فرومانده» (میرزانی، ۱۳۷۸: ۱۶۳).

۲-۱۲. سر:

در کنایات بررسی شده زبان تالشی سر بیانگر تفکر، عزت و قدرت، غرور، فریب، دقت و بی‌توجهی است.

● **اِشْتان سَش ب سَتَقِه اوکوی:** əštān saš ba seqə ūkoya. **معنی:** سرش را به سنگ کوبید. **کنایه** از اشتباه کردن است. به ویژه وقتی فرد با اصرار بر تصمیمات یا اقدامات نادرست، به جای یافتن راه‌حلی بهتر، خود را با مشکلات بیشتری مواجه می‌کند. این کنایه با بیانی ساده خود، عمق و معنای زیادی دارد و به خوبی بازتاب دهنده فرهنگ و حکمت مردم عنبران است.

● **سَش گَننی ب سَتَقِه:** saš geni ba seqə. **معنی:** سرش به سنگ خورد. **کنایه** از شکست و ناکامی. سرش به سنگ خورد را می‌توان به عنوان بازتابی از تجربه انسانی در مواجهه با حقیقت، شکست، به فهم عمیق‌تری از خود و جهان پیرامونش دست پیدا می‌کند، در کل اشاره به درس گرفتن یا تحول در نتیجه این تجربه دارد.

• **اَو چمان سَو دَواردی:** *ōv čemān saū davārday*. **معنی:** آب از سرم گذشته. کنایه از مشکلات و رنج‌های زیاد داشتن. کنایه‌ای است که به وضعیتی اشاره دارد که فرد احساس می‌کند مشکلات یا فشارها از حد قابل تحمل فراتر رفته‌اند و دیگر امکان تغییر و بهبود وجود ندارد.

• **پیسَته جئکو بئکو سَیو:** *piyanašə jekō bekō sabəva*. **معنی:** می‌خواهد از جیک و بُک کارها سر در بیاورد. **کنایه** از سِر کسی آگاهی یافتن. کنایه‌ای است که به تلاش فرد برای پی بردن به جزئیات دقیق امور اشاره دارد. این اصطلاح اغلب برای توصیف کسی به کار می‌رود که علاقه یا اصرار دارد تمام زوایای موضوع یا کاری را بداند و چیزی از چشم او پنهان نماند.

• **س او ب پو:** *saū ba pō*. **معنی:** از سر تا قدم. **کنایه** از به طور کامل است. این عبارت کنایه‌ای است که معمولاً برای بیان کلیت یا تمامی چیزی به کار می‌رود.

• **و اِشتان س او بک:** *vō əštān saū bəka*. **معنی:** باد را از سرت بیرون کن. **کنایه** از سر عقل آمدن و نداشتن تکبر و خودبینی است. این عبارت یک کنایه پر معنا در زبان تالشی عنبران است که معمولاً به معنای دست کشیدن از خیالات یا غرور بی جا به کار می‌رود. وقتی که کسی در حال نشان دادن تکبر و خودبینی باشد به او توصیه می‌شود واقع بین تر و متواضع تر باشد.

• **چوه سنده و هسته:** *čavə sanda vō həstə*. **معنی:** در سرش باد هست. **کنایه** از تکبر و غرور است. کنایه‌ای است که معمولاً به معنای داشتن خیالات یا افکار غیر واقع‌بینانه، غرور بی جا، یا احساس خود بزرگ بینی استفاده می‌شود.

• **سندِه شین:** *sanda šina*. **معنی:** با سر می‌رود. **کنایه** از با شوق و اشتیاق است. این کنایه اغلب در بین تالشان به معنای حرکت سریع با عجله همراه با اشتیاق زیاد یا فداکاری کامل برای رسیدن به یک مقصد به کار می‌رود.

• **چ سشون سئمه دروتی:** *ča sašōn sema darutay*. **معنی:** در سر او کاه ریخته‌اند. **کنایه** از بی عقل بودن. کنایه‌ای است که معمولاً برای توصیف فردی به کار می‌رود که از نظر فکری یا عقلی کم عمق یا بی توجه به مسائل مهم به نظر می‌رسد. کاه در این کنایه نمادی از سبکی، بی‌فایده‌گی یا نبود محتوای جدی در ذهن است.

۲-۱۳. شکم و روده:

در زبان تالشی عنبران نماد سیری، گرسنگی، طمع، نیازمندی، امید، درستی و نادرستی می‌باشد.

- **لَوْن:** lavəṇ. **معنی:** شکم پرست. **کنایه** از کسانی که فکر و تمرکزشان را صرف خوردن کنند گفته می‌شود. زمانی که کسی هر خوراکی که مقابل خود ببیند مصرف کند و نتواند جلوی پرخوری خود را بگیرد گفته می‌شود.
- **چَنمان لَوَش خون کا:** čemān lavaš xōn kā. **معنی:** شکم مرا خون کرد. **کنایه** از آدم پندناپذیر است. این کنایه در موقعیتی استفاده می‌شود که فردی رفتار یا گفتاری انجام داده که تأثیر منفی عمیقی بر دیگری گذاشته و راهنمایی‌ها و نصایح او را نادیده گرفته است.
- **چَوَه لَوَنده ایلَه دوزَ رویه نی:** čavə lavanda ila doza roya ni. **معنی:** در شکم او یک روده صاف نیست. **کنایه** از آدم درغگو است. برای توصیف فردی به کار می‌رود که رفتار یا نیت‌های پیچیده و غیر شفاف دارد و در تصمیم‌گیری‌ها یا اعمال خود صادق و مستقیم نباشد، به شکلی زیرکانه یا پیچیده عمل کند. معادل فارسی: «یک روده راست در شکم کسی نبودن: عادت به دروغ» (انوری، ۱۳۸۳: ۴۱۲).
- **لَوَش دَچَکَ بَ مینَ:** lavaš dačaka ba mēna. **معنی:** شکمش چسپیده به پشتش. **کنایه** از لاغر شدن. این کنایه به فردی اشاره می‌کند که به دلیل گرسنگی زیاد و یا بیماری، بدنش لاغر و شکمش خالی به نظر می‌رسد، گویی شکم و پشتش به هم چسپیده‌اند.
- **لَو دُوژ گَته:** lava dōž gatə. **معنی:** شکم درد گرفت. **کنایه** از بهانه‌تراشی. اگر کسی به جای پذیرش مسئولیت و ارائه راه حل سعی در فرار از مسئولیت و جلب توجه دیگران با شکایات بی اساس دارد.
- **چَوون رویه بیده آنگله:** čavūn roya bayadə āngelə. **معنی:** روده آن‌ها به هم وصل است. **کنایه** از دوست و همراه. این عبارت کنایه‌ای معمولاً برای توصیف دو نفر به کار می‌رود که رابطه‌ای بسیار نزدیک و صمیمی دارند و در همه امور با یکدیگر هماهنگ هستند و وابستگی شدید به هم دارند.
- **بَشتان لَوَش صوبونه دَسوئ:** baštān lavaš subōnə dasōya. **معنی:** به شکم خود صابون زده است. **کنایه** از خوردن مجانی است. معمولاً از این کنایه به برخورداری رایگان از چیزی، به ویژه خوراکی تعبیر می‌شود. این عبارت تصویر طنزآمیز از آماده‌سازی فرد برای تجربه‌ای بدون هزینه است و در اصل شکلی از نقد رفتار طمع‌ورزی به شمار می‌آید.

۲-۱۴. صورت و گردن:

در زبان تالشی عبران نشان دهنده هویت، غرور و عزت، قدرت، شرم و حیا، افتخار، شکست و سر به زیر بودن است.

- **دیمش او پگته:** *diməš ūv pəgata* معنی: آب صورتش را برداشته است. کنایه از از بین رفتن حجب و حیا در کسی. این عبارت کنایه‌ای است که معمولاً به معنای از دست دادن آبرو، احترام یا حیثیت فرد به کار می‌رود و تصویری از فردی ارائه می‌دهد که به دلیل رفتار، گفتار یا شرایطی خاص، جایگاه اجتماعی یا احترام خود را از دست داده است.
- **دیم ب دیمش کا:** *dim ba diməš kā* معنی: رو در رو کرد. کنایه از مواجهه کردن دو نفر، برای ثابت شدن موضوعی. این عبارت کنایه‌ای است که معمولاً به معنای مواجهه مستقیم یا مقابله صریح با کسی یا چیزی به کار می‌رود، تا حقیقتی آشکار شود. معادل فارسی: «رو به رو کردن: رو در رو قرار دادن دو طرف برای روشن شدن حقیقتی که یکی از دو طرف آن را انکار می‌کند» (انوری، ۱۳۸۳: ۸۱۳).
- **چوه بوکه اُسمونو شین:** *čavə boka ūsmoŋo šina* معنی: صورتش از آسمان می‌رود. کنایه از آدم مغرور است. کنایه‌ای زیبا و با مفهوم است که در فرهنگ تالشان به فردی اشاره دارد که غرور و تکبر زیادی دارد و خود را فراتر از دیگران می‌بیند.
- **گئیش نوأ کولئس:** *geiš noa koleša* معنی: گردنش را گذاشته روی شانه‌هایش. کنایه از آدم مظلوم و تنها. این کنایه به کسی اشاره دارد که زیر بار مشکلات، بی‌عدالتی خمیده و مستأصل شده است و فشارهای زیادی را تحمل می‌کند.
- **إشتان لوئکنش آنگئل ژای:** *əštān lūkeš āngel žay* معنی: گلوی خود را گره زده است. کنایه از آدم خسیس است. این عبارت به فردی نسبت داده می‌شود که به دلیل خساست یا صرفه‌جویی افراطی، حتی از نیازهای اولیه خود نیز چشم‌پوشی می‌کند و از هرگونه هزینه یا مصرفی به صورت غیرمنطقی خودداری می‌کند.
- **چوه دیم سوفیل بی:** *čavə dim sōfil bay* معنی: رویش ساب خورده است. کنایه از آدم پر رو و بی‌شرم. از این کنایه در فرهنگ و زبان تالشان به فردی پررو و بی‌شرم تعبیر می‌شود که به دلیل رفتارهای مکرر و مواجه شدن با انتقادات، دیگر حساسیت یا شرم اولیه خود را از دست داده است.
- **آن ششت دیم:** *ana šeāta dim* معنی: صورت ناشسته. کنایه از آدم گستاخ. این کنایه به فردی اشاره دارد که بدون توجه به آداب و احترام، رفتار یا گفتاری بی‌پرده و بی‌ملاحظه دارد.
- **إشتان گئی رفنش چوکاردی:** *əštān geiy rafəš čō kārday* معنی: رگ گردن خود را مثل چوب سفت کرده است. کنایه از خشم و ناراحتی زیاد است. به طور معمول این کنایه حالتی را نشان می‌دهد که فرد از شدت عصبانیت، از نظر جسمانی به نوعی تش و

انقباض رسیده است و رگ‌های او به دلیل هیجان و ناراحتی برجسته و سفت شده است. معادل فارسی: «رگ گردن کسی زدن: عصبانی و خشمگین بودن» (انوری، ۱۳۸۳: ۷۹۹).

۲-۱۵. گوش:

در کنایات زبان تالشی عنبران نشان دهنده آگاهی، توجه، اطاعت، شنیدن، بی‌اعتنایی و فریب است.

• **دَشَن بَ یَدِه گوش:** *dašan ba yadə gōš* معنی: رفتن در گوش هم. کنایه از آمیختن دو کس با هم. کنایه‌ای است که معمولاً به معنای صحبت کردن در گوش دیگران برای تحمیل نظر یا تأثیرگذاری مخفیانه بر تصمیم‌گیری آن‌ها به کار می‌رود و نشان دهنده رفتارهای پشت پرده و مخفیانه است. معادل فارسی: «گوش در گوش نشستن: در کنار هم نشستن» (میرزانی، ۱۳۷۸: ۷۲۲).

• **چَوِه گوش آرزن پِچِنین:** *čavə hoš ārzənə pəčəninina* معنی: گوش او ارزن جمع می‌کند. کنایه از هوشیاری کامل. معادل فارسی: «گوش آوا: کنایه از کسی که هر چه بشنود خوب بفهمد و یاد بگیرد» (ثروت، ۱۳۷۵: ۴۲۹).

• **چَ گوشو دقانی چَ گوشو پِقانی:** *če gōšō daqānay ča gōšō bəqānay* معنی: از یک گوش داخل می‌کند از گوش دیگر بیرون می‌کند. کنایه از جدی نگرفتن نصایح دیگران است. به طوری تصویری از بی‌توجهی نسبت به اطلاعات، صحبت‌ها یا توصیه‌هایی ارائه می‌دهد که قرار بوده تأثیری بر فرد داشته باشد اما بدون هیچ اثری از ذهن او عبور کرده‌اند. معادل فارسی: «از این گوش گرفتن و از آن گوش در کردن: به حرف طرف توجه نمودن» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۴۵).

• **چَ گوش رو حئل نی:** *če gōšə ro hela ni* معنی: گوش او سوراخ ندارد. کنایه از بی‌اعتنا به سخنان دیگران. کنایه‌ای ظریف است که معمولاً به فردی اشاره دارد که اصلاً به حرف‌ها یا نظرات دیگران توجه نمی‌کند و از شنیدن و درک صحبت‌های اطرافیان خودداری می‌کند و به طور کامل گوش‌های خود را از شنیدن بسته است. معادل فارسی: «گوش آکنده: آن کس که نصیحت نمی‌پذیرد» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۳۸۱).

• **چَ گوشندش حانده:** *če gōšandaš hāndə* معنی: در گوش او خواند. کنایه از تحریک کردن. از این کنایه می‌توان به تحریک کردن تعبیر کنیم و آن را به حالتی نسبت داد که فردی با گفتن سخنان خاص یا تأثیرگذار، دیگری را به انجام کاری یا واکنشی خاص ترغیب می‌کند. معادل فارسی: «گوش کسی را پر کردن: نرم نرم او را برای امری نامطبوع آماده کردن» (ثروت، ۱۳۷۵: ۴۲۹).

• چ گوش چئمان داستندی: *če gōš čemān dāstanday*. معنی: گوش او در دست من است. کنایه از غلام حلقه به گوش. کنایه‌ای است که معمولاً به معنای داشتن کنترل یا تسلط بر توجه و رفتار فرد دیگر به کار می‌رود و آنقدر نفوذ و تأثیر بر دیگری داشته باشد که گفته‌ها و خواسته‌هایش به خوبی پذیرفته و اجرا شوند. معادل فارسی: «گوش کسی به دست کسی بودن: مطیع و فرمان بردار بودن او» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۳۸۱).

۲-۱۶. لب: در کنایات تالشی عنبران لب نماد سکوت، سخن، راز، عشق، تمایل و خواستن است.

• لئوی اُسمونو شین لئوی زمینو: *avə angeštandan nešon nōna*. معنی: لبی از آسمان می‌رود لبی از زمین. کنایه از قهر کردن است. این کنایه در نزد مردم عنبران قهر کردن را می‌رساند و می‌توان آن را به حالتی نسبت داد که فرد با حرکتی نمایشی، شکایت و دلخوری خود را آشکار می‌کند. معادل فارسی: «لب و لوجه آویزان: کنایه از حالت ناخشنودی و ناراحتی است» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۴۰۶).

• اِشتان لئونه جویَن: *əštān levōnə joyana*. معنی: لبان خود را می‌جود. کنایه از اضطراب، و نگرانی و ناآرامی است. این کنایه به لحظات شک و تردید یا ناآرامی ذهنی اشاره دارد، اما گاهی این اصطلاح برای نشان دادن انتظار کشیدن یا تحمل سختی نیز به کار می‌رود. معادل فارسی: «لب را به دندان گرفتن: کنایه از اظهار خشم است» (ثروت، ۱۳۷۵: ۴۳۶).

۲-۱۷. ناخن:

در زبان تالشی ناخن نماد خساست، فریب، دقت و تلاش، سختی و مجازات است.

• او هَشک نانگَرَه: *av heška nāngerə*. معنی: او ناخن خشک است. کنایه از خسیس بودن است. این عبارت برای توصیف فردی به کار می‌رود که بسیار خسیس یا صرفه‌جو است، به گونه‌ای که حتی کوچک‌ترین هزینه‌ها یا نیازها را به شدت کنترل می‌کند. معادل فارسی: «ناخن خشک: کسی که هیچ نفعی برای دیگران ندارد» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۵۵۳).

• اِشتان نانگَرُش تیژ کاردن: *əštān nāngereš tiž kārdan*. معنی: ناخن خود را تیز کرده است. کنایه از طمع داشتن به چیزی است. این عبارت برای توصیف فردی به کار می‌رود که بسیار طمعکار است، و نشان دهنده این است که فرد آماده بهره‌برداری از فرصتی برای منافع شخصی است و گاهی از حيله‌گری هم استفاده می‌کند. معادل فارسی: «ناخن تیز کردن: طمع زیادی داشتن» (ثروت، ۱۳۷۵: ۴۷۳).

نتیجه‌گیری

تحلیل کنایات مرتبط با اعضای بدن در زبان‌های ایرانی نشان می‌دهد که این کنایات علاوه بر جنبه‌های زبانی، به باورها و سنت‌های فرهنگی منطقه نیز مرتبط هستند. در بسیاری از زبان‌های ایرانی، کنایات مربوط به چشم، دست، قلب و پا نشان‌دهنده ویژگی‌های شخصیتی، نگرش‌های اجتماعی و تعاملات فرهنگی هستند. بر اساس مبانی نظری مذکور، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که کنایات مرتبط با اعضای بدن در زبان تالشی عنبران نه تنها ابزاری زبانی بلکه حامل بار فرهنگی و اجتماعی هستند. استفاده از این رویکردها در تحلیل کنایات می‌تواند به درک عمیق‌تری از نقش زبان در بازتاب تجربیات انسانی کمک کند. پژوهش حاضر نشان داد که کنایات مرتبط با اعضای بدن در زبان تالشی عنبران نه تنها ابزاری زبانی برای بیان مفاهیم و احساسات هستند، بلکه حامل بار فرهنگی و اجتماعی نیز محسوب می‌شوند. تحلیل این کنایات نشان داد که استعاره‌های بدنی نقشی اساسی در انتقال تجربیات، نگرش‌ها و باورهای مردم این منطقه دارند و در مکالمات روزمره، ادبیات شفاهی و تعاملات اجتماعی به‌طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرند و هر یک از اعضای بدن در این زبان، از چشم گرفته تا قلب، نماد مفاهیم خاصی هستند که به‌صورت غیرمستقیم بیان می‌شوند. این ویژگی زبان تالشی عنبران نشان‌دهنده غنای فرهنگی و زبانی این منطقه است و ارتباط تنگاتنگ زبان با جهان‌بینی مردم را آشکار می‌کند. این پژوهش به درک بهتر تعامل زبان و فرهنگ کمک کرده و می‌تواند در مطالعات مرتبط با زبان‌شناسی، ترجمه و آموزش زبان تالشی مفید باشد. همچنین، یافته‌های آن می‌توانند در مطالعات میان‌فرهنگی و شناخت روابط بین زبان‌ها و جوامع مختلف کاربرد داشته باشند.

منابع و مأخذ

- انوری، حسن. (۱۳۸۳). فرهنگ کنایات سخن. تهران: انتشارات سخن.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۶۷). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ثروت، منصور. (۱۳۷۵). فرهنگ کنایات. تهران: انتشارات سخن.
- خانبابازاده، افشین. نظامی عنبران، مهناز. (۱۴۰۲). "در جستجوی واژگان باستانی بازمانده در ضرب‌المثل‌های تالشی شمالی". دو فصل‌نامه گویش‌شناسی و فرهنگ عامه. ۱(۱)، صص ۱۸۹-۲۰۶.
- خانبابازاده، افشین. نظامی عنبران، مهناز. (۱۴۰۲). "بررسی تطبیقی کنایات زبان تالشی شمالی با کنایات زبان سیستانی و فارسی". پژوهش‌های زبانی و ادبیات کاربردی. ۲(۱)، صص ۴۳-۶۶.

خانابازاده، افشین. نظامی عنبران. مهناز. (۱۴۰۱). "بررسی تطبیقی کنایات زبان تالشی شمالی با کنایات زبان فارسی". پژوهش‌نامه بختیاری‌شناسی و اقوام ایرانی. ۱(۲)، صص ۱۷۷-۲۰۴.

رضایتی کیشه خاله، محرم. (۱۳۹۰). زبان تالشی توصیف‌گوش مرکزی. رشت: انتشارات فرهنگ ایلیا.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۱). صور خیال در شعر فارسی. تهران: انتشارات آگه. شکورزاده بلوری، ابراهیم. (۱۳۷۲). ده هزار مثل فارسی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

عظیمی، صادق. (۱۳۸۲). فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح. تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل

عمید، حسن. (۱۳۸۹). فرهنگ فارسی عمید. تهران: انتشارات راه رشد. ماسالی، علی. (۱۳۹۵). سیری در فرهنگ تاریخ و جغرافیای تاریخی تالش. رشت: فرهنگ ایلیا.

میرزانی، منصور. (۱۳۷۸). فرهنگ‌نامه کنایه. تهران: انتشارات امیرکبیر. همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۹). فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: اهورا.

Acknowledgements

We would like to express our thanks to reviewers for their valuable suggestions on an earlier version of this paper.

Declaration of Conflicting Interests

The author(s) declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship and/or publication of this article.

Funding

The author(s) received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

REFERENCES

- Anvari, H., (2004). *Dictionary of Allusions*. Tehran: Sokhan Publications. [In Persian]
- Pournamdarian, T., (1988). *Codes and Code Stories in Persian Literature*. Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
- Tharwat, Masansur. (1996). *Dictionary of Allusions*. Tehran: Sokhan Publications. [In Persian]
- Khanbabazadeh, A., & Nezami anbaran, M., (2003), "In search of surviving ancient words in Northern Talshi", *Dialectology and Folklore*, 1(1), pp.189-206. [In Persian]
- Khanbabazadeh, A. & Nezamianbaran, M. (2024). "A comparative study of the allusions of the Northern Taalshi language with the allusions of the Sistani and Persian languages", *Linguistic Research and Applied Literature*, 2(1), pp. 43-66, DOI: [10.22034/jlsal.2024.202210](https://doi.org/10.22034/jlsal.2024.202210) [In Persian]
- Khanbabazadeh, A. & Nezamianbaran, M. (2023). "A comparative study of allusions in the Northern Talashi language with the Persian language". *Research Journal of Bakhtiari Studies and Iranian Ethnicities*, 1(۴), pp. 177-204. [In Persian]
- Rozati Kishah Khaleh, M., (2011). *Taleshi language: description of the central dialect*. Rasht: Farhang Ilia Publications. [In Persian]
- Shafi'i Kadkani, M., (2012). *Imagination in Persian poetry*. Tehran: Agh Publications. [In Persian]
- Shakurzadeh Beluri, E., (2003). *Ten thousand Persian proverbs*. Mashhad: Astan Quds Razavi Publications [In Persian].
- Azimi, S., (2003). *Dictionary of twenty thousand proverbs, wisdom and idioms*. Tehran: Institute of Islamic Studies, University of Tehran - McGill University [In Persian]
- Amid, H., (2009). *Amid Persian dictionary*. Tehran: Rah Roshd Publications. [In Persian]

Masali, A., (2016). *A journey through the history and geography of Talesh*. Rasht: Farhang Ilia. [In Persian]

Mirzaniya, M., (2000). *Dictionary of Allusion*. Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]

Homaei, J., (2009). *Rhetoric and Literary Crafts*. Tehran: Ahura. [In Persian]